

علی رضا میرزارضایی

اینجانب علیرضا میرزا رضایی در سال ۱۳۵۰ در شهر تهران متولد شدم. در اوایل کودکی بعلت مبتلا به بیماری مننژیت و تب شدیدی که رخ داد، ناشنوا شدم. از همان اوایل کودکی علاقه‌ای نسبت به نقاشی کردن و کشیدن تصاویر مختلف در من وجود داشت و تصویر خیلی از اشیاء وسایل را روی کاغذ می‌کشیدم و لذت می‌بردم البته در خانواده و اقوام، کسی که اهل حرفه نقاشی و هنر باشد، وجود نداشت و من، بتنهایی به دنبال این علاقه خود بودم و این علاقه هر روز بیشتر می‌شد تا آنکه تحصیلات ابتدایی را در دبستان نیمروز آغاز کردم سَنَهای اول و دوم دبستان در دبستان نیمروز و سال سوم و چهارم را در دبستان سهند گذراندم و سال پنجم ابتدایی را هم در دبستان باغچه بان شماره یک گذراندم در طی این مدت هم علاقه به نقاشی همراه من بود. پس از دوران ابتدایی تحصیلاتم را در مدرسه راهنمایی باغچه بان ادامه دادم تا سال سوم راهنمایی که در این هنگام بعلت، جنگ تحمیلی مجبور شدیم به شهرستان یزد نقل مکان کنیم و تحصیلات خود را در آنجا پی‌گیری کنم. بعد از سال سوم راهنمایی در تابستان به کلاسهای آموزش طراحی رفتم تا به شکل جدی‌تری کار نقاشی را ادامه دهم. پس از پایان دوره راهنمایی در سال ۶۶ برای ادامه تحصیل تصمیم گرفتم تا با توجه به علاقه خود در هنرستان هنرهای تجسمی پسران یزد در رشته نقاشی درس بخوانم. ولی مشکلی که وجود داشت این بود که در آن زمان هنوز هنرستانهای هنرهای تجسمی مخصوص ناشنوایان تاسیس نشده بود و من مجبور بودم به هنرستان افراد شنوا بروم که کاری بسیار دشوار بود. چرا که اولاً همه همکلاسیها و اطرافیانم، شنوا بودند و من نمی‌توانستم ارتباط زیادی با آنها داشته باشم و ثانیاً درک دروسی که معلمان آموزش می‌دادند برای من که مطالب را نمی‌شنیدم، تقریباً غیر ممکن بود و تنها به کمک برخی همکلاسیها و دوستان که خلاصه درسها را برایم می‌نوشتند و همچنین مساعدت معلمان، با مشکلات مبارزه می‌کردم در سال سوم هنرستان مجدداً به تهران بازگشتیم و همچنان مشکلاتی که ذکر کردم با من همراه بودند البته مشکلات دیگری نیز وجود داشت مثلاً من مجبور بودم که برخی روزها، دروسی عمومی را در هنرستان فنی ناشنوایان بخوانم و بعداً همان روز برای شرکت در کلاسهای مخصوص تجسمی به هنرستان تجسمی بروم که با مشکلات فراوان

همراه بود. درباره هنرستان فنی ناشنوایان که گفتم، باید اضافه کنم که در آن هنرستان که نظام مافی نام داشت، کلاس افراد شنوا و ناشنوا جدا بود ولی از سال چهارم افراد ناشنوا به محل سید جمال الدین اسدآبادی منتقل شدند. البته ذکر این نکته هم بد نیست که از سال ۱۳۷۰ رشته هنرهای تجسمی هم به هنرستانهای ناشنوایان اضافه شد (فقط به یک هنرستان) ولی دیگر به درد من نمی خورد، چرا که دیپلم خود را تا آن زمان گرفته بودم و از این نظر اگر چند سالی زودتر این کار انجام می شد بهتر بود. بعد از پایان دوره هنرستان، موفق شدم تا با ورود به دانشگاه در سال ۱۳۷۱، به تحصیلات خود در رشته نقاشی ادامه بدهم مشکلاتی که بر شمردم حتی تا دوران دانشگاه و پایان تحصیلاتم نیز ادامه داشت. و تنها عامل موفقیت من در این دوران تلاش پیگیر و مستمر و بی وقفه خودم در راه نقاشی بود از طرفی چون استادان بنده ذوق و استعداد خاصی را در کارهایم تشخیص می دادند، اینجانب را به ادامه راه تشویق می کردند و همین مایه دلگرمی و ترقی نسبی در کارهایم می باشد با وجود مشکلات قبلی، به دلیل تلاش زیاد. توانستم موفقیت‌هایی را در رشته خودم بدست بیاورم و سطح کار خود را بهبود بدهم که البته در این میان کمکهای استادان و تشویق آنها سهمی زیادی در پیشرفت من داشته است، بعنوان مثال موفق شدم چهارمین نمایشگاه دو سالانه نقاشان در سال ۱۳۷۶ که در موزه هنرهای معاصر برگزار شد جزو برگزیدگان این نمایشگاه باشم و نمایشگاه‌هایی که بر پا کردم با استقبال خوب هنرمندان مواجه شد که چندین نمایشگاه انفرادی و تعدادی هم صورت گروهی داشت. در سال ۱۳۷۹ با مدرک فوق لیسانس رشته گرافیک فارغ التحصیل شده‌ام. در حال حاضر مشغول تدریس در هنرستان فنی ناشنوایان اسدآبادی و همچنین کارمند یکی از شرکتها می باشم در ضمن با داشتن مدرک عالی خوشنویسی از انجمن خوشنویسان، فعالیت‌های خوشنویسی نیز انجام می دهم.